

سندی از اوضاع اجتماعی گلپایگان پس از مشروطه

♦ دکتر مسعود اکثیری*

چکیده

مقاله حاضر، ضمن اشاره مختصر به شواهد باستانشناختی و تاریخی در مورد شهرستان گلپایگان بر این است تا به کمک منابع موجود، به بررسی سیمای اجتماعی و اقتصادی مردم این شهر در آستانه انقلاب مشروطیت پردازد. در ادامه، شرایط سیاسی - اجتماعی پس از مشروطیت به اختصار بررسی شده، دلایل نارضایتی مردم از وضعیت پیش آمده ارائه می شود. در پایان، سعی شده تا با معرفی یک سند، وضعیت امنیت در حدود سال ۱۳۰۰ش. و دیدگاه مردم نسبت به حضور نظامیان به عنوان متولیان امنیت، مورد بررسی قرار گیرد.

کلید واژه‌ها:

اسناد تاریخی / گلپایگان / استان اصفهان / مشروطیت / ایران / قاجاریه / اوضاع اقتصادی / شرایط زندگی / اوضاع اجتماعی / آثار اقتصادی / آثار اجتماعی / امنیت شهرها / نیروهای انتظامی / مردم / حکومت‌های محلی / وثوق الدوله، حسن، ۱۲۵۳-۱۳۲۹

مقدمه

گلپایگان، یکی از شهرستانهای استان اصفهان است که از شمال به شهرستان محلات و خمین، از جنوب به شهرستان خوانسار، از شرق به میمه و از غرب به شهرستان الیگودرز محدود می‌شود.

بر پایه کتابهایی همچون *نزهت القلوب*، نوشته حمدالله مستوفی، گلپایگان را ۵۲۲۵ سال پس از هبوط آدم، همایچهر آزاد، دختر بهمن کیانی (بهمن درازدست) یعنی نوه اسفندیار روئین تن ساخت که بر تخت پادشاهی جلوس کرده بود و آن را به نام خود، چهرآزادگان یا گلبادگان نامید.^۱

براساس شواهد باستانشناختی و بررسیهای انجام گرفته درباره سنگنبشته‌های تاریخی، سابقه سکونت انسان اولیه در دشت گلپایگان، به حدود هفت هزار سال قبل می‌رسد؛^۲ ولی شروع مدینتش را می‌باید همزمان با اواسط حکومت سلسله هخامنشی دانست که کاربری آن به عنوان پادگانی بزرگ تغییر یافت. حتی گروهی را اعتقاد بر این است که نام نخستین این شهر، گردپادگان بوده است.^۳

به هر حال، پس از حمله اعراب مسلمان، گروهی از آنان در پیرامون این شهر ساکن شدند و نام آن را معرب گردانیده، جرفادقان نامیدند. در دوران اسلامی بویژه در عصر عباسیان، گلپایگان از مناطق معتبر و آباد کشور بوده است؛^۴ ولی اوج شکوفائی و آبادانی آن، به زمان سلجوقیان بخصوص محمد بن ملکشاه سلجوقی برمی‌گردد که آثار و ابنیه فراوانی از جمله مناره، بازار و مسجد جامع از آن روزگار به یادگار مانده است.

از آن پس به دنبال آشوبهای اسماعیلیه،^۵ فتنه مغول و یورشهای تیمور،^۶ این شهر از اعتبار و رونق ساقط گشت و تنها در زمان اوزون حسن بود که مجدداً نامی از آن بر سر راه تجاری همدان - اصفهان به میان آمد.^۷ آخرین دوران طلائی گلپایگان به گواهی آثار و ابنیه تاریخی به جا مانده، مقارن با

دوره فرمانروائی شاه عباس اول و امارت امامقلی

خان، سردار بزرگ صفوی در این شهر می‌باشد. با شروع حمله افغانه، گلپایگان - که مقر فرماندهی علیمردان خان بختیاری و محل تجمع نیروهای کمکی به اصفهان بود - بشدت مورد انتقامجویی محمود افغان واقع شد و نه تنها اکثر اهالی آن از دم تیغ گذشتند، بلکه اغلب آثار و ابنیه و تأسیسات کشاورزی و قنوت آن هم تخریب گشت و دیگر این شهر اعتبار گذشته خود را هرگز بازیافت.^۸ شهری که بنا به گفته ظل‌السلطان، زمانی از حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار نفر نفوس برخوردار بوده - هرچند این را باید با دید تردید نگریست - در زمان حکمرانی ظل‌السلطان، به زحمت ۱۵ هزار نفر سکنه داشته و نمای شهر به ویرانه‌ای بزرگ می‌مانسته است.^۹

سیمای گلپایگان در آستانه مشروطیت

پیشه و کسب و کار اکثر مردم منطقه کشاورزی بوده و با اینکه خوانین و ملاکان بزرگی مانند شجاع نظام - که ریاست قره سواران منطقه را هم به عهده داشت - در این شهر زندگی می‌کردند، ولی اغلب مردم جزو طبقه خرده مالک بودند و نظام ارباب و رعیتی، شیوه غالب در مناسبات اجتماعی و اقتصادی مردم نبود. البته برخی از روستاها بویژه آبادیهای همجوار با استان لرستان را باید از این دایره مستثنا کرد.

در آستانه جنبش مشروطه، چون شهر گلپایگان از موقعیت راهبردی خاصی برخوردار نبود، افزون بر آنکه تبعیدگاه برخی از معضوبان حکومت بود، از نظر درجه‌بندی هم در ردیف ۳ و ۴ قرار داشت و اغلب شاهزادگان دون پایه را به حکومت آنجا می‌گماشتند.^{۱۰} این شاهزادگان - که غالباً از منسوبان ظل‌السلطان شمرده می‌شدند - اغلب از نظر شدت عمل و قساوت قلب از خود او بدتر بودند.^{۱۱} از جمله مظالم حکام منطقه که در حق مردم



مسعود میرزا ظل‌السلطان

محل نگهداری: سازمان اسناد کتابخانه ملی ایران، معاونت کتابخانه ملی، شماره بازیابی IR ۲۵-۳۸۲۶۹

اعمال می‌شد و شدت عمل آن، مردم را به واکنش واداشت، یکی مالیاتی بود که تحت عنوان « مالیات شاخ شماری» بر کلیه حیوانات اهلی بستند و شدت عمل را تا حدی بالا بردند که مردم دست از جان شستند و تن به اعتراض و شورش سپردند. با عقب افتادن مالیات، خبر به مرکز رسید و نهایتاً با پا درمیانی حرم شاه، این مالیات لغو شد.^{۱۲}

دیگر در آستانه مشروطیت و در زمان حکومت ظل‌السلطان، رئیس فوج گلپایگان، صارم‌الدوله بود که به دلیل نسبت خویشاوندی با ظل‌السلطان و پشتگرمی‌ئی که به این مسئله داشت، به روشی که ذکر شد، سالی چندین بار سربازگیری می‌کرد و ستمگری را به اندازه‌ای رسانید که اکثر صاحبان املاک و گله‌داران، اموال خود را به مستوفی و لشکر نویس واگذار می‌کردند تا دست‌کم جانشان در امان بماند و از این راه، مستوفیان و لشکر نویسان به دارائی فراوانی دست یافتند.^{۱۳} در این زمینه هم

شکایت مردم گلپایگان را، مرحوم حاج آخوند گوگدی به شاه منتقل کرد. به دستور شاه، فوج یاد شده منحل شد و از مردم منطقه رفع ظلم گردید.^{۱۴} آنچه تا اینجا گفته شد، برگرفته از منابع و اسناد و خاطرات به جا مانده در سینه مردم منطقه بود. اما برای اینکه چشم‌انداز و چهره گلپایگان را از روزن دید گردشگران خارجی هم ببینیم، این قسمت را با یادکرد دو گزارش از دو تن از سفرنامه‌نویسان خارجی به پایان می‌بریم که مقارن آن دوره از گلپایگان دیدن کرده‌اند. نخستین نفر هاینریش بروگش ۱۸۲۷-۱۸۹۴ م. / ۱۲۴۳-۱۳۱۲ ق.، استاد دانشگاه برلین و خاورشناس نامدار است که در نوشته خود آورده:

«... قبل از آنکه به شهر برسیم، از خرابه‌ها و ویرانه‌هایی که از زمانهای گذشته مانده بود، می‌بایستی بگذریم. این از خصوصیات همه شهرهای ایران است که قبل از هر شهر، از خرابه‌های دوران گذشته آن باید عبور کرد و متأسفانه در هیچ جا این آثار قدیمی را حفظ نکرده‌اند. کمی بعد از این خرابه‌ها، در دو طرف جاده، گورستان قدیمی شهر قرار داشت. گوئی ساکنان آن ساختمانها و آثار قدیمی در این گورستان آرمیده‌اند و نگران بقیه آثار خود هستند که در حال نابودی است. در فاصله نزدیکی از این گورستان، رودخانه‌ای به نام «هارون» از جلو شهر می‌گذشت و روی آن، یک پل سنگی قدیمی سه دهانه‌ای زده بودند. بستر رودخانه، کاملاً خشک بود و در دیواره سمت چپ رودخانه، سنگهایی به کار رفته بود که از جمله سنگهای زینتی به شمار می‌رفتند و روی بعضی از آنها نقوش و کتیبه‌هایی وجود داشت. این سنگها را، ظاهراً از ویرانه‌ها و خرابه‌های قدیمی شهر آورده و در ساختمان پل و دیواره کنار رودخانه مصرف کرده بودند و این آثار، از تاریخ گذشته و قدیمی این شهر حکایت می‌کرد. گلپایگان - برعکس آنکه از دور شهر بزرگ

و آبادی به نظر می‌رسید - از نزدیک منظره‌ای غم‌انگیز داشت. خانه‌ها] و ساختمانهای گلی و اکثر آنها خراب یا ویران و یا در حال فرو ریختن بود. تمام شهر را گرد و غبار تیره‌ای فراگرفته بود و یک ورقه خاک نرم روی در و دیوار ساختمانها و حتی تنه و شاخه‌های درختان وجود داشت. هر قدر کوشش و جستجو کردیم، نتوانستیم جای مناسبی برای اقامت کوتاه خود پیدا کنیم ...»^{۱۵}

دومین گزارش، مربوط به اوژن اوین از دیپلماتهای پرتجربه و از مأموران دولت فرانسه است. او هم از دیدار گلپایگان چنین نوشته است:

«گلپایگان، در حدود دوازده تا پانزده هزار نفر جمعیت دارد. منظره شهر، ملال‌انگیز و ویران است. خرابیهای قلعه شهر، گنبد مسجد، منار تک نزدیک بازار، امامزاده هفده تن از اعقاب امام موسی، از وسط دیوارهای فرو ریخته و تل خاکها، سر درآورده بودند. می‌گفتند دو سال پیش نیز بیماری وبا به جان مردم افتاد[ه] و جمعیت گلپایگان را درو کرده بود؛ مردم، مرده بودند و خانه‌هایشان متروک مانده بود...»^{۱۶}

گلپایگان پس از مشروطه

هرچند در این مقاله قصد ما بررسی کلیه نظرات مربوط به علل ناکامی مشروطه نیست، اما به نظر می‌رسد که جریان اصلاح‌طلبی از عمق، ریشه، قدرت و صلابت ویژه‌ای برخوردار نبود و در نهایت در برخورد با نیروهای سنتی جامعه، مقهور سنتهای دیرین گشت. به هر روی، جوش و خروشی که بناگهان غالب شهرهای کوچک و بزرگ ایران را فرا گرفته بود، به دلیل یاد شده و نیز مبتنی نبودن بر آگاهی و بینش و از طرفی به خاطر فقدان راه و روش مشخص، باعث بروز انتظارات متفاوت در میان مردم مختلف گشت، و پس از مواجهه با ناکامیها، به یکباره فروکش کرد.

نخست‌وزیری اتابک و ترفندهای او در بازی با مجلس و آزادیخواهان و اجازه ندادن مجلس به فعالیت انجمنها در مناطق کوچک‌تر نیز، از دیگر عوامل خاموش ساز شور و هیجان اولیه مردم بود. کسروی در این باره گفته است:

«... پس از آن دوره - که با سر‌وزیری اتابک پایان پذیرفت - از یک سو جنبش دیه‌ها که بسیار سرسری بود، فرو نشست و شهرهای کوچک نیز خاموش گردیدند. تنها در شهرهای بزرگ، که در هر یک انجمنی می‌بود، نام مشروطه برده می‌شد...»^{۱۷} مردمی که مشروطه‌طلبان انتظاراتشان را برآورده نکردند و تغییرات عمده‌ای در نحوه زندگی خود احساس نمی‌کردند، کم‌کم به یأس و ناامیدی گرائیدند. انعکاس این حالت کسالت، در صحبت‌های نمایندگان مجلس کاملاً مشهود بود. مؤلف کتاب *انقلاب مشروطه ایران*، در این باره نوشته است:

«احسن‌الدوله - که یکی از نمایندگان حامی دهقانان بود - در نامه سرگشاده‌ای خطاب به مجلس گفت: ... هیچ اقدامی برای امنیت و حفظ و حراست جان و مال و عصمت رعایای بدبخت صورت نگرفته است. دهقانان مجبورند همان مالیاتهای اضافه را بدهند و اربابان، به بهره‌کشی از دهقانان ادامه می‌دهند. در بسیاری از موارد صاحبان قبلی تیول به حکومت ناحیه‌هایی منصوب شده‌اند که قبلاً تیول آنها بود، و به این ترتیب، قدرت آنها ده مقابل شده است...»^{۱۸}

این وضعیت پس از به توپ بسته شدن مجلس و شروع استبداد صغیر و پس از آن، فتح تهران و بروز رقابت‌های سیاسی در بین احزاب - که آنها را از پرداختن به امور کلی بازمی‌داشت - به مراتب وخیم‌تر گشت. خودمختاری حکام محلی که اکثراً همان شاهزادگان و خوانین قبلی بودند، و اطمینانی که از مؤاخذه نشدن در مرکز داشتند، باعث قوت قلب آنان شده بود و راه و روش گذشته را در

بهره‌کشی از رعایا، با شدت بیش‌تری ادامه دادند. ناامنی و شرارت دزدان و راهزنانی که گاه از حمایت جناح‌های رقیب دولتی هم برخوردار بودند، عرصه را بر مردم تنگ کرد. این مسئله، اختصاص به گلپایگان نداشت بلکه برخاسته از سیاستی کلی بود که محمدعلی شاه پایه‌گذاری کرد و تا سال‌های بعد هم ادامه یافت. طبق نظر کسروی، حمایت از اشرار و دزدان به طرز محسوسی وجهه همت دولتیان بود:

«... چون در آن هنگام چند سال در میان آزادیخواهان با محمدعلی میرزا کشاکش می‌رفت و حکمرانان - که در شهرها جانشینان محمدعلی میرزا می‌بودند - نه تنها از دزدان و راهزنان جلو نمی‌گرفتند، [بلکه] به آنان نگهداری و پشتیبانی نیز می‌نمودند...»^{۱۹}

این معضل، در گلپایگان به نحوی از شدت بیش‌تری برخوردار بود. دوری از مرکز کشور و نزدیکی به مراکز شرارت - که عمدتاً در مناطق مرکزی ایران و زیر نظر عمال نایب حسین کاشی و اشرار طایفه زلّقی (زلکی) از لرهای بختیاری قرار داشت - از جمله عوامل تشدیدکننده آن وضعیت حاد در این شهر بود. وضعیت ناامنی و قحطی و بیماری به حدی شدید شد که مردم آشکارا همان وضع قبل از مشروطه را آرزو می‌کردند:

«ناامنی راهها و قحطی سالهای ۱۲۸۵ تا ۱۲۸۸ [ش.]. و خشکسالیهای مکرر و ناامنی راهها و عدم امکان حمل ارزاق از نقاط دیگر و مرض وبائی که [به دنبال آن]، مرده‌ها کنار معابر افتاده بود[ند] و هرکدام نوع از این گرفتاریها که نارسائیهای دیگری به وجود می‌آورد، عدم تأمین اجتماعی، اقتصادی و جانی مردم را فراهم می‌ساخت که موجب فراموشی دردها و آلام از مصائب پیشین می‌گردید.»^{۲۰}

مقارن همین زمان، با بی‌تفاوتی آشکار

«شجاع‌نظام»، حاکم و رئیس قره سواران منطقه - که از سالها قبل در این مسند بود - چندین بار شهر گلپایگان را توابع نایب حسین کاشی و همچنین دو نفر راهزن به نامهای علیقلی و رجبعلی زلّقی غارت کردند و پس از چپاول هرباره اموال مردم و تخریب قناتها و تأسیسات، شماری از مردم را نیز کشتند.

حدود ده سال شهر گلپایگان و اطراف آن مورد تاخت و تاز این دسته‌های راهزن قرار داشت و هر بار، به تحریک شخص ذینفوذی، یکی از این دسته‌ها قدرت می‌گرفت و جان و مال مردم را مورد تهدید قرار می‌داد.^{۲۱} این دسته‌ها، آشکارا هدایت شده عمل می‌کردند و دست‌نشانده سیاستمداران فاسد در تهران بودند. به عنوان مثال، همین رجبعلی زلّقی - که دامنه غارت و تجاوزاتش تا نطنز هم کشید - خودش از توابع اسفندیار خان چهارلنگ و از خوانین ایل بختیاری بود. این اسفندیار خان، خودش از همکاران و دوستان صارم‌الدوله بود که در تهران برای سقوط دولت مستوفی‌الممالک و روی کار آمدن وثوق‌الدوله کار می‌کرد و ایادیش در شهرستانها چپاول و قتل و غارت و ناامنی به وجود می‌آوردند.^{۲۲}

جالب اینکه پس از مدتی ورق برگشت و وثوق‌الدوله پس از روی کار آمدن، سیاست قلع و قمع اشرار را به صورت جدی پی‌گرفت و دوستان دیروزش را از میان برداشت. در این میان سرنوشت رجبعلی - که ماجرای اتمام کارش به نحوی مرتبط با شهر گلپایگان بود - از همه جالب‌تر است.

خلاصه ماجرا از این قرار است که پس از دستور دولت به حکام محلی در زمینه سرکوب اشرار، رجبعلی تحت فشار قرار گرفت و در راه فرار به بختیاری، در گلپایگان به دست دوستان خودش، به طمع اموال و جواهرات غارتی، کشته شد. از طرفی، قاتلان او نیز به دست اتباع

شجاع نظام و کلنل قاسم خان، رئیس ژاندارمری گلپایگان افتادند و تیرباران شدند و نهایتاً کل جواهرات غارتی، میان قاسم خان و شجاع نظام تقسیم گردید.^{۲۳}

در همین راستا، مردم ستمدیده گلپایگان هم به جای دستیابی به اموال غارت شده خودشان، تنها شاهد اعدام چند نفر از این راهزنان از جمله علیقلی زلقی، در مقابل اداره حکومتی بودند. کسروی در کتاب تاریخ هیجده ساله آذربایجان، در اشاره کوتاهی به این واقعه گفته است:

«از دستگیران، چند تن را در گلپایگان به دار زدند تا مایه دلسردی ستمدیدگان باشد و دیگران را با خود به تهران آوردند. از اینان چهار تن را - که از پیشروان می بودند - در باغشاه به دار آویختند و دیگران را به زندان سپردند.»^{۲۴}

معرفی سند

سندی که معرفی می شود، برگرفته از مجموعه نگهداری شده در مرکز اسناد ملی اصفهان، فایل فرمانداری گلپایگان می باشد. این سند، به همراه چندین سند دیگر مربوط به همین موضوع، در پوشه جداگانه ای نگهداری می شود.

در ابتدای این سند که در ردیف نامه های اداری است، شماره ۶۴۳ وجود دارد که احتمالاً شماره نامه مزبور می باشد و در زیر آن تاریخ ۱۱ حوت نوشته شده است؛ ولی از سال تولید سند چیزی در هیچ کجای آن درج نشده و تنها با توجه به نامه های دیگری که در جواب این نامه ارسال گشته و در پرونده مربوط به این سند نگهداری می شود، می توان حدس زد که تاریخ نگارش ۱۱ حوت ۱۳۰۰ ش. بوده است. عنوان نامه، خطاب به وزارت داخله است؛ اما اینکه چه کسی در وزارت داخله مورد خطاب واقع گشته، مشخص نیست. در انتهای سطر آخر این نامه، امضای ناخوانائی وجود دارد

که احتمالاً مربوط به رئیس اداره حکومتی گلپایگان بوده، ولی به رغم جستجو در بایگانی فرمانداری گلپایگان، نام او به دست نیامد.

موضوع سند، مربوط به زمانی است که سیاست دولت بر قلع و قمع اشرار استوار بوده و از این رهگذر، اشرار و راهزنان منطقه گلپایگان هم که در انظار عمومی متهم به تبانی با متنفذان و خوانین محلی قلمداد می شدند، سرکوب گشته بودند. ظاهراً مقارن با همان زمان، قرار بر این می شود که برای امنیت راههای منتهی به گلپایگان، مجدداً از توان نظامی خوانین محلی استفاده شود و قره سواران منطقه، زیر نظر یکی از خوانین، کار خود را از سر بگیرند.

به دنبال این تصمیم، شخصی به نام سلطان رضاقلی خان (رئیس گروهان نظامی منطقه)، مأمور می گردد تا با مشورت حاکم، یک نفر از خوانین را برای این منظور انتخاب کند. اطلاع مردم و علما از این تصمیم، واکنشهای تندی به دنبال داشت. مردم منطقه - که از آشوبها و غارتها چند ساله سخت فرومانده بودند - امنیت به دست آمده را موهبتی عظیم قلمداد کردند و خواستار تداوم آن شدند. از طرفی، از متن سند یاد شده چنین برمی آید که پس از آن قضایا، وجهه خوانین و متنفذان محلی مانند شجاع نظام و... - که هر کدام در نظر مردم متهم به تبانی با غارتگران و اشرار بودند - بشدت افت کرد و مردم بسختی از آنها متنفر شدند. میزان این انزجار تا بدانجا بوده که مردم و علما سخت از آن تصمیم و پیامد آن - که ممکن بود دور جدیدی از ناامنی را در پی داشته باشد - نگران شده و به اداره حکومتی ریخته، شکایت کردند. حتی زمانی که سلطان رضاقلی خان، رئیس گروهان ولایات ثلاث (گلپایگان، کمره و خوانسار)، کوشید تا بنا به توصیه رئیس اداره حکومتی، معظم السلطان^{۲۵} را - که یکی از خوشنام ترین خوانین بود - به این

کار بگمارد، باز هم مردم زیر بار نرفتند و شدت اعتراض را به حدی رساندند که وزارت داخله، از وزارت جنگ خواست تا شخص غیربومی دیگری به این کار بگمارد.

بازنویشت متن سند

۶۴۳

وزارت داخله

۱۱ حوت دیشب سلطان رضاقلی خان که تقریباً یک ماه قبل به جای سید ابراهیم خان به ریاست گروهان این ولایت مأمور و منصوب شده بودند، به اداره حکومتی آمده، اظهار داشتند که به موجب حکم تلگرافی از ریاست ارکان حرب لشکر غرب، از طرف ریاست گردان عراق به من حکم شده است که یک نفر از متنفذین محلی را برای تحویل و اداره کردن امنیت طرق این ولایت به اطلاع حکومت فوراً معرفی نمایم، چون برای این بنده از آن مقام منبع دستوری در این باب نرسیده و بعلاوه این قبیل ترتیبات و تشکیلات را با داشتن مسئولیت سطحی نمی‌توان شمرد، لهذا جواب دادم که در این خصوص و به این ترتیب از اظهار نظریه و عقیده معذورم. ولی در صورتی که شما اداره قشونی به موجب حکم مکلف به معرفی و انتخاب یک نفر از متنفذین و خوانین محلی می‌باشید و در صورتی که مقرر گردیده است که حفاظت طرق این ولایت واگذار به خوانین محلی شود، البته برای معرفی، آقای معظم‌السلطان بهتر از سایرین است و گویا از همین قرار مشارالیه به مرکز خود تلگراف نموده است. ولی خاطر مبارک را مستحضر می‌دارد که اولاً اهالی این نقطه از کلیه خوانین محلی نظر به سوابق بیزار و در نهایت درجه منظر متفرند و به هیچ وجه اطمینان ندارند، امروز که افواها چنین تصمیمی را شنیده‌اند، از علما و غیر علما به اداره حکومتی آمده، بیان شکوه و نگرانی می‌کردند. این بنده به طوری که

مقتضی بود، آنها را اقناع و به تصمیم اساسی آن مقام منبع در این خصوص امیدوار و اسکات نمود.

کلام آخر

چون نتیجه‌گیری از کل مباحث بالا را به نوعی می‌توان برداشتی شخصی از، نه تنها وقایع مشروطه در گلپایگان بلکه در کل کشور قلمداد کرد، به همین لحاظ به دور از مناقشات معمول - که در میان محققان تاریخ مشروطه وجود دارد - نخواهد بود. روزی ناصرالملک، در نامه‌ای به سید محمد طباطبائی، وقوع مشروطه را با آن همه انتظارات گسترده که در بین مردم ایجاد کرده بود، برای جامعه ایران بسیار زودرس بلکه مضر برشمرد و وجود مجلس و انجمنها و روزنامه‌ها و کلیه آزادیهای شتابزده را در جامعه استبداد زده ایرانی، به مثابه فرو بردن تکه بزرگی گوشت در گلوی بیماری مثل زد که ماهها از فرط قحطی زدگی چیزی نخورده باشد. گذشت زمان، نشان داد که هرچند در سخن ناصرالملک قدری اغراق نهفته است و کم‌ترین دستاورد مشروطه در حوزه نظری، برای مردم به نوعی دریافت و درک نسبی از حقوق اجتماعی و انسانی خودشان بود، ولی در حوزه عملی نه تنها دستاوردهای چندانی دربرداشت، بلکه در مواردی شرایط بر توده‌های مردم سخت‌تر شد. در شهرستانهای کوچکی همچون گلپایگان که مردم با ظلم و ستم خو کرده بودند و به سبب نبود ارتباطات، از شیوه‌های برتر زندگی و حقوق متقابل دولت و ملت خبر نداشتند، بروز موج مشروطه انتظاراتی به وجود آورد که حاصل تصورات منطقه‌ای مردم و ناشی از محرومیتها و ستمگریهای دراز آهنگی بود که بر آنها رفته بود. مردم در گلپایگان به استقبال مشروطه رفتند، گرچه از آن چیز زیادی نمی‌دانستند؛ ولی همین قدر انتظار داشتند که به وضعیت اقتصادی و

سیاسی برتری دست خواهند یافت. لذا با شور و هیجان در جریان انتخابات اولین دوره مجلس شورای ملی شرکت کردند و نماینده خود را به تهران فرستادند و به دنبال آن، علمای سرشناس گلپایگان هم به مرکز شتافتند و در پیشبرد هدفهای مشروطه گامهایی برداشتند.

باری در مدتی کوتاه، خوانین و مستوفیان و متنفذان محل در محاق فرو رفتند و به ارزیابی وضعیت موجود پرداختند. پس از حوادث به توپ بسته شدن مجلس و سرخوردگی علما از رخدادهای پیش آمده و وقایع پس از آن - که تا روزگار روی کار آمدن رضاخان ادامه داشت - با حمایتی که از آشوبگران می شد، وضعیت هرج و مرج و راهزنی شیوع فراوان یافت و شهر گلپایگان را، عمال نایب حسین کاشی، راهزنان بختیاری و حتی برخی راهزنان محلی، چندین بار مورد تاخت و تاز و تاراج قرار دادند و خوانین محلی، با قدرتی بیش از گذشته به فعالیت پرداختند و جالب اینکه این بار با خدشه دار شدن اعتبار علما، مردم از پشتیبانی و حمایتی هم که در موارد خاص از آن برخوردار بودند، محروم گشتند. وخامت اوضاع تا به جایی رسید که مردم بصراحت آرزوی بازگشت روزهای قبل از مشروطه و همان استبداد سلطنتی را می کردند!

◆ پی نوشتها

- ۱- حمدالله مستوفی، *نزهة القلوب*، به کوشش محمد دبیرسیاقی (تهران: طهوری، ۱۳۶۶)، ص ۷۵.
- ۲- مرتضی فرهادی، *موزه‌هایی در باد* (تهران: دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۷۷)، ص ۴۰.
- ۳- محمدحسین خلف تبریزی، *برهان قاطع*، به کوشش محمد معین (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۱)، ذیل گلپایگان.
- ۴- فیروز اشراقی، *گلپایگان در آئینه تاریخ* (اصفهان:

- چهارباغ، ۱۳۸۳)، ص ۱۰۳.
- ۵- زکریا بن محمد قزوینی، *آثار البلاد و اخبار العباد*، ترجمه محمد بن مراد بن عبدالرحمن، تصحیح محمد شاهمرادی (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۶)، ص ۳۴۸.
- ۶- اشراقی، پیشین، ص ۱۳۴.
- ۷- *سفرنامه‌های ونیزیان در ایران*، ترجمه منوچهر امیری (تهران: خوارزمی، ۱۳۴۹)، ص ۳۳۵.
- ۸- لارنس لاکهارت، *انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران*، ترجمه مصطفی قلی عماد (تهران: مروارید، ۱۳۶۸)، ص ۱۴۸.
- ۹- اشراقی، پیشین، ص ۱۵۷، به نقل از *تاریخ مسعودی*، نوشته ظل السلطان.
- ۱۰- اشراقی، همان، ص ۷۶۵.
- ۱۱- اکبر افاضلی، *گلپایگان در گذر زمان* (قم: چاپخانه سلمان، ۱۳۸۰)، ص ۱۴۸.
- ۱۲- اشراقی، پیشین، ص ۵۱۱.
- ۱۳- افاضلی، پیشین، ص ۱۵۱.
- ۱۴- اشراقی، پیشین، ص ۷۶۶.
- ۱۵- هاینریش بروگش، *سفری به دربار سلطان صاحبقران (۱۸۵۹-۱۸۶۱)*، ترجمه کردبچه (تهران: اطلاعات، ۱۳۷۶)، ص ۳۴۷.
- ۱۶- از خاطرات اوژبن او بن به نقل از اشراقی، پیشین، ص ۱۸۰.
- ۱۷- احمد کسروی، *تاریخ هیجده ساله آذربایجان* (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۶)، ص ۵۶۸.
- ۱۸- ژانت آفاری، *انقلاب مشروطه ایران*، ترجمه رضا رضائی (تهران: بیستون، ۱۳۷۹)، ص ۲۲۰.
- ۱۹- کسروی، پیشین، ص ۸۰۳.
- ۲۰- افاضلی، پیشین، ص ۱۲۹.
- ۲۱- حسن اعظام الوزاره قدسی، *کتاب خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله* (تهران: چاپخانه حیدری، ۱۳۳۷)، ص ۴۵۱.
- ۲۲- افاضلی، پیشین، ص ۱۳۶.

۱۱
 در دست در بند
 رجب سلطان رفیقان
 برایت گردان اینی دست
 حکومتی اظهار رفته که بموجب کم کردن از این است
 و بگذرد از طرفین است گردان عوان بی کم است
 که یک نفر از متغیرین می حکم را بران بگردان کردن
 است از طرف اینی دولت باطلی حکومت فورا
 مؤلفانم حول بران اینی بنی از این مقام فرود
 در این باب نیز در بعضی اینی قسرتی است
 و بعضی است را با رانگی مرکز سلطنتی کرد
 لکن جواب داد که در اینی ظهور خواهد بود
 از اظهار نظیر و حق معذور و در هر حال
 در این قسرتی بموجب کم سلف بودن دانستی
 یک نفر از متغیرین و فزونی حکم را بران و در هر حال



وزارت داخله

سواد سر اسٹوڈنٹ آرگنائزیشن

مورخہ ۲۷ جون ۱۳۰۰

نمبر ۸۲۳ / ۳۸۱

تمام منع زارت سے داخلہ دست لکھ

در جواب رقمہ ۱۷/۴۳۱۷/۱۹۰۹۳ مسٹرن بلاور انو موکوت گل پلین دکرہ خان بلوچ

سنگرات سلطان رضا مین در مونیج مین کنو سنسار دار در مینہ اکہ دد فار مجرمہ را کس مینہ ارادہ

انہ ہفتہ عرب مین در با بصیرت امریت خود زیت خواہم سوالبہ بلوز در دیکر رطیق سوکرات

دوسر کہ در طر کنگر انہ مخطوطہ با ددادہ شدہ ات کہ نام مضمونہ بلوچت الی راہ لہم

لہذا لہذا شاہ شفقتین رعینہ فاعلہ دادہ خولہم

مکتبہ سیدان رجب پور



۱۱ سو
رہت محمد قویہ

بغیریکہ مہرورہ انداکہ ش در ہرے ہ
موررت حفاظت راہ نجوانی و منفردی
مج واکندار تو آہ درانی و ولایت اکر
اقر مسطہ سلطان مستورنہ بہرہ راج
نامیہ